بقچه
مجله‌ی دانشجویی
ماهنامه علمی، فرهنگی و سیاسی، سال دوم، شماره دوازدهم، فروردین ۱۳۹۲

۳ **رضانامه**
هر روز رضانامــه ام رنگ و بوی خاصی بــه خود می گیرد و این روزها بوی مادر می دهد...

۳ **مرگ قهرمانان جناحی در راه است...**

۲ **سلام دوست خوبم!**
نمیدانم آن روز سـرد زمستانی را تو به یاد داری؟ آن روزی کـه نم نم برف بر سـرمان می بارید و از دوسـتی جاویدان حرف می زدیم و...

۲ **مخترع مجتمع**
معصومه محمد حسنی دانشـجوی ترم آخر فلسفه و حکمت اسـلامی مجتمع ولیعصر(عج) است و تا کنون توانسته دو اختراع را با نام خود به ثبت برساند.

۴ **نگاه سینمایی بقچه رسوایی**

۳ **عاشق شدن**

اشتباه..

یه حرف حساب

دنبال خدا نگرد!

به دنبال خدا نگرد خدا در بیابان های خالی از انسان نیست
خدا در جاده های تنهای بی انتها نیست
به دنبالش نگرد
خدا در نگاه منتظر کسـی اسـت که به دنبال خبری از توست
خدا در قلبی است که برای تو می تپد
خدا در لبخندی است که با نگاه مهربان تو جانی دوباره می گیرد
خدا آن جاست
در جمع عزیزترین هایت
خدا در دستی است که به یاری می گیری
در قلبی است که شاد می کنی
در لبخندی است که به لب می نشانی
خدا در بتکده و مسجد نیست
گشتنت زمان را هدر می دهد
خدا در عطر خوش نان است
خدا در جشن و سروری است که به پا می کنی
خـدا را در کوچـه پس کوچه های درویشـی و دور از انسان ها جست و جو مکن
خدا آن جا نیست
او جایی است که همه شادند
و جایی است که قلب شکسته ای نمانده
در نگاه پرافتخار مادری است به فرزندش
در نگاه عاشقانه زنی است به همسرش
باید از فرصت های کوتاه، زندگی جاودانگی را جست
زندگی چالشی بزرگ است
مخاطره ای عظیم
فرصت یکه و یکتای زندگی را
نباید صرف چیزهای کم بها کرد
چیزهای اندک که مرگ آن ها را از ما می گیرد
زندگـی را باید صرف امـوری کرد که مرگ نمی تواند آن ها را از ما بگیرد
زندگی کاروان سرایی است که شب هنگام در آن اتراق می کنیم
و سپیده دمان از آن بیرون می رویم
فقط چیزهایی اهمیت دارند
چیزهایی که وقت کوچ ما از خانه بدن با ما همراه باشند
همچون معرفت بر الله و به خود آیی
خداوند زندگی را به ما نبخشیده است تا از آن روی برگردانیم
سرانجام خداوند از من و تو خواهد پرسید: آیا «زندگی» را «زندگی کرده ای»؟

سخن سردبیر

مادر خوبی ها...

مادرم! سال جدید را با نام شما آغاز کردیم و قرار است با نام شـما هم به پایان برسانیم. می دانم که امسال از بهترین سـال های زندگیمان خواهد بود. زیرا مگر می شـود سالی با برکت نام شـما آغاز شـود و تا آخرش بهـاری نماند هرچند حـرارت نفس های وجود مقدسـت از ازل حتی آن زمان که ما بـودن نیافته بودیم زمهریر روحمان را به تابسـتان گرم و پرحـرارت تبدیل کـرده بود و هر روز و سـاعت از زندگیمان به حرمت نگاه پرمهر شماسـت که برکت پیدا می کند و جان می گیرد و اگر شـما و حمایت هـای مادرانه ی تان نبودنمی توانسـتیم در این امواج پرتلاطم مشکلات زندگی قدم از قدم بر داریم. ای مادر خوبی ها! عاجزانه از شـما خواهشی داریم؛ خواسته یک فرزند از پیشگاه مادررش؛

قسـمت می دهیم به حرمت شـعف وصف ناپذیر رسول خوبـی ها هنگام ولادتت، به صلابتی کـه رحمت للعالمین از متصف شـدن نام شما به خیر کثیر از سوی پروردگار، در قلب خویش احسـاس کرد و در آخر به سـوز اشک های کودکانت پشـت درب نیم سوخته و غربت چهره همسرت از گرد و غبار گریاهای درون چاه در غم فراق شما، امسال را برایمان فاطمی رقم بزن و دستان ما را در دستان مادرانه خود قرار بده و قلبمان را به قلب خودت متصل کن تا زنگارهای عصیان و سرکشی از آن زدوده شود و نوری زهرایی در وجودمان تجلی پیدا کند.
آمین یا رب العالمین

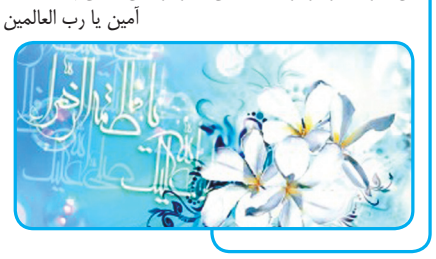

تلخ و شیرین مجتمع ولیعصر(عج)

بهاری فاطمی

در ایـام فاطمیـه برنامـه هایـی متفاوتی در راسـتای اقامـه عـزای فاطمی و عـرض ادب به سـاحت مقدس حضرت زهـرا (س) در دانشـگاه برگزار شد.

مثل مراسـم عـزاداری که توسـط بچه های بسـیج روزهای شنبه و دوشـنبه در نمازخانه بر پا بود وهمچنین برو بچه های ایستگاه صلواتی در ماه محرم در گوشـه ای از حیاط دانشگاه ایستگاهشان را پیوند زدند به ایام فاطمیه.

همچنین همزمان با سوم شهادت حضرت زهرا (س) مراسم سـوگواری توسط دفتر نهادرهبری در سالن شهید باکری با سـخنرانی جناب آقای دکتر معصومـی و مداحـی جنـاب آقای محمـد کمیل برگزار شـد که انشـاالله اجر همگیشان با حضرت زهرا(س).

البته باید از این زمان استفاده کنم و در گذشت اسـتاد گرانقدر آقـای دکتر رضا اصغـری مقدم و دانشجوی دانشـگاه تهران مرکز جناب آقای یاسر بذرافشـان تسـلیت عرض کنم ،خدایشان بیامرزد و روحشان شاد.

در آخر هم باید مراتب تبریک بچه های بقچه را به دانشـجویان محترم تهـران مرکز و همچنین شـخص آقای دکتر حاجیان برای کسب رتبه ها و مقامات قابل توجه شان در مسابقات ژنو برسانیم.

دانشجو باید نباشد

مذاکره با امریکا....

حضرت آیت ا... خامنه ای در سخنان خود روز اول سال در حرم مطهر رضوی، ضمن تبریک مجدد سـال نو به ملت ایران ، ارزیابی نقاط قوت و ضعف کشـور در سال گذشـته و برنامه ریزی بر اساس این ارزیابی کلان را یک ضرورت برشمردند و افزودند: همانگونه که انسان در مسائل فردی و شـخصی نیازمند ارزیابی و محاسبه دائمی اسـت ، در مسائل کشور نیز ارزیابی و محاسـبه ملی ، کاری با اهمیت اسـت، زیرا قابل عبرت گرفتن وبهره گیری برای آینده است .

ایشـان با اشـاره به زیرنظر بودن عملکرد و موفقیت های ملت ایران از جانب ملتها و نخبگان کشـورهای مختلف برای اسـتفاده از تجارب آن و همچنین نگاه دقیق دشـمنان ، به دسـتاوردها و احیاناً نقاط ضعف ایران خاطر نشـان کردنـد: از این نظر نیز ملت ایران بایـد نگاهی کلان و واقع بینانه و ارزیابی صحیحی از شرایط کشور داشته باشند .

رهبر انقلاب اسـلامی، ارزیابی شرایط کشور با نگاه صرف به مسائلی همچون گرانی ها ، کاهش تولید در برخی واحدهای تولیدی و فشارهای اقتصادی را ارزیابی ناقص و نادرست خواندند و تاکید کردند : نگاه صحیح آن اسـت کـه در میدان عظیم پرچالش ملت ایـران ، در کنار نقاط ضعف ومشـکلات ، پیشـرفتها و دسـتاوردهای بزرگ نیز دیده شوند که در این صـورت نتیجه ی چنین ارزیابی کلانی، سـربلندی و قهرمانی ملت ایران است.

حضـرت آیـت ا... خامنه ای با اشـاره بـه اظهارنظر صریـح مقامات آمریکائـی مبنی بر اعمال تحریـم برای فلج کردن ملت ایـران افزودند: در این صحنه پرچالش، ملت ایران توانسـته است با هوشمندی و ظرفیت وقدرت بالا ، تهدیدها را تبدیل به فرصت کند و همانند قهرمانی ورزشـی ، از یک هماوردی سـخت و همراه با زحمت و تلاش وخسـتگی ، پیروز خارج شـود و تحسـین همگان را نیز برانگیزد . ایشان خاطرنشان کردند : اگر چنین نگاهی به کشـور و شرایط آن باشـد ، قطعاً قهرمان این صحنه عظیم ، ملت ایران است .

رهبر انقلاب اسـلامی افزودند : موفقیت ها و دستاوردهای ملت ایران در این عرصه پرچالش به گونه ای است که حتی تحسین هوشمندان نکته بین و نخبگان سیاسـی و دانشگاهی دنیا در کشـورهای مختلف از جمله کشورهای بدخواه ایران را نیز برانگیخته است .

حضـرت آیت ا... خامنه ای به گروهی هم که همواره از پیشـرفتهای ملت ایران ناخرسـند هسـتند ، اشـاره و تاکید کردند : این گروه که همان دشمنان ملت هستند از دو شیوه برای مقابله با پیشرفتها استفاده می کنند : ۱-مانع تراشـی عملی همچون تحریم وتهدید و مشغول کردن مسئولان ، نخبگان و ملت به کارهای فرعی وغیر اولویت دار ۲- تبلیغات گسـترده و پرحجم برای پنهان کردن پیشـرفتهای ملت ایـران و بزرگنمائی برخی نقاط ضعف.

ایشـان سـال ۹۱ را از ایـن منظر یکـی از پرکارترین سـالها برای بدخواهان ملت ایران برشمردند و افزودند: آنها هدف خود را فلج کردن وبه زانـو درآوردن ملت اعلام کرده اند ، بنابراین اگر ملت ایران در مقابل همه این فشـارها ، سرپا و بانشاط بایستد و به پیشرفتهای بیشتری دست یابد ، آنها بی آبرو خواهند شد .

رهبر انقلاب اسـلامی سپس دو سوال را مطرح کردند:۱- لانه اصلی توطئـه برضد ملت ایران کجاسـت ؟ ۲- دشـمنان این ملت چه کسـانی هستند ؟

حضرت آیت ا... خامنه ای در پاسـخ به سوال اول تاکید کردند : مرکز اصلی توطئه ها بر ضد ملت ایران ، آمریکا است و امروز بعد از گذشت ۳۴ سـال ، هر گاه که نام دشـمن برده می شود ، ذهن ملت ایران به سرعت متوجه آمریکا می گردد . ایشـان افزودند : مسـئولان آمریکا باید در مورد این موضوع بدقت تامل کنند واز خود بپرسـند که چرا ذهن ملت ایران در خصوص دشمن ، همواره متوجه آمریکا است ؟

رهبـر انقلاب اسـلامی همچنین در خصوص دشـمنان ملت ایران ، خاطرنشـان کردند : علاوه بر آمریکا که دشـمن درجه اول و مرکز توطئه است ، دشمنان دیگری هم وجود دارند ، که دولت انگلیس خبیث از جمله آنها اسـت ، اما از خود استقلالی ندارد و با دنباله روی، نقش مکمل دولت آمریکا را دارد .

حضرت آیت ا... خامنه ای ، در این بخش از سـخنان خود ، نکته ای را هم به دولت فرانسـه گوشزد کردند و افزودند: جمهوری اسلامی ایران با دولت و ملت فرانسـه مشکلی نداشته است اما دولت فرانسه در سالهای اخیر و بویژه از زمان سـارکوزی ، سیاسـت دشمنی آشکار با ملت ایران را در پیش گرفته اسـت که این سیاست غلط همچنان ادامه دارد و این کار ، غیرمدبرانه و ناهوشمندانه است .

ایشـان به رژیم صهیونیسـتی نیز اشاره و خاطر نشـان کردند: رژیم غاصب صهیونیسـتی در حد و اندازه ای نیسـت که در صف دشمنان ملت ایران به حسـاب بیاید . رهبر انقلاب اسلامی با اشاره به برخی تهدیدهای سـردمداران رژیم صهیونیسـتی مبنی بر حمله نظامی به ایران ، تاکید کردند : اگر غلطی از آنها سـر بزند ، جمهوری اسـلامی ایران ، تل آویو و حیفا را با خاک یکسان خواهد کرد .

حضرت آیت ا... خامنه ای خاطر نشـان کردند :آمریکائیها دائماً برای این چند دشـمن ملت ایران ، تعبیر نادرستِجامعه جهانی" را بکار می برند در حالیکـه " جامعه جهانی " بهیچ وجه درصدد دشـمنی با ایرانی و ایران اسلامی نیست.

ایشـان بعد از تبیین دشمنان واقعی و معدود ملت ، به تشریح اقدامات خصمانه آنها در سـال ۹۱ پرداختند و افزودند : آمریکائیها بر خلاف اظهار دوسـتی های ظاهری به ملت ایران ، از اوایل سـال گذشته تحریم های شدید و گسترده نفتی و بانکی را برضد ایران آغاز کردند و اصرار دارند که با وجود این اقدامات خصمانه ، دشمن تلقی نشوند .

رهبر انقلاب اسلامی این سیاست را ادامه همان سیاست "پنجه چدنی زیر دسـتکش مخملی" دانستند و خاطرنشـان کردند : آآنها بر خلاف این ظاهر فریبی ها ، حرکت برنامه ریزی شده ای را آغاز کردند و انتظار داشتند بعد از چند ماه ، ملت ایران تسـلیم زورگوئی آنها شـود و دسـت از فعالیت ها ی فزاینده علمی خود بردارد اما آنچه که اتفاق افتاد خلاف خواسـته و پیش بینی بدخواهان بود.

حضـرت آیـت ا... خامنه ای با اشـاره بـه اظهار خرسـندی مقامات آمریکائی از تاثیرگذاری تحریم ها و اظهارات برخی مقامات ایرانی در این ارتباط ، افزودند : تحریم ها اثر گذاشـته اما آن اثری را که آنها بدنبال آن بودند ، نداشته است.

ایشـان خاطر نشان کردند : اگر تحریم ها اثر گذاشته است ، علت آن اشـکال اساسی در وابسـته بودن اقتصاد کشـور به نفت است و بر همین اسـاس باید اقتصاد بدون نفت از برنامه های اصلی و اولویت های دولت آینده باشد! .

معضلات دانشگاه و لبخند مصلحتی

پازل گمشده‌ی دانشگاه

سـلام دوسـتای بقچه خون. عیدوتون مبارک. امیداوارم سالی پر از خوشی و موفقیت داشته باشین. در این شماره به اساسی ترین معضلی که به نظرم خیلی جدی باید توجه بشه.

این معضل مهم تبدیل شدن اخلاق به کیمیا در دانشگاهه. از دوستانی کـه علاقه ای بـه کیمیاگری دارن و دوسـت دارن دنبال این عنصر نادر بگردن تقاضا میشه برای ثبت نام و پر کردن فرم کیمیاگری به دفتر بقچه مراجعه کنن. شـاید بعضی از شماها بگین چقدر اغراق می کنی مگه این مجتمـع کم آدم با اخلاق داره؟؟؟ من می گم باور کن تعدادش محدوده. یعنی اگه هم کارکنان و هم دانشجوهای با اخلاق رو بخوای سر انگشتی محاسبه کنی اون قدر کمن که شما رِشت زود تموم میشه.

اخلاق دانشـجویی یعنی: ۱ـ معتقد بـودن ۲ـ متعهد بودن ۳ـ منظم بودن ۴ـ احترام به اسـتاد گذاشتن و سـر کلاس مزه نپروندن برای مثال معتقد بودن مثل همون ۲درصد دانشـجویان محترمی که از شـماره قبل بقچه خوب اسـتقبال کرده بودن و میخواسـتن هـم رنگ اون ۹۸درصد بشـن که دیگه خیلی سنگ تموم گذاشتن و پر رنگ تر از بقیه شدن. اما اخلاق کارکنان دانشـگاه: ۱ـ مسئولیت پذیر ۲ـ متعهد ۳ـ دلسوز و لبخند به لب داشتن

کسـانی که تونسـتن افراد زیادی چه دانشجو و چه همکار با ویژگی های اخلاقی که گفتیم پیدا کنن و به ما بگن یک دستگاه پراید و هزاران پسته ی خندان یک کیلویی جایزه می گیرن. راستش اگر به این موضوع زوم کردم واسـه اینه که مجتمع ولیعصر دارای رشـته هایی اسـت که با اخلاق مستقیماً سر و کار داره.

یعنی هر سـه مجتمع ادبیات، علوم اجتماعی و روانشناسی با دروس اخلاقی زیادی سر و کار دارند و وجود عده ی کمی افراد بد اخلاق ممکنه اسـم این مجتمع رو زیر سـئوال ببره. در ضمن در چنین دانشکده هایی باید اخلاق ها هم در حد آدم های تحصیل کرده ی این رشته باشد. مثلاً وقتی یک دانشجو می بینه استاد محترمی سر کلاسه و به بچه ها توهین می کنه، نمک پروندن سـر کلاس زیاد میشـه که من فکر کنم این نمکا واسه آجیل های عیده!!

چطور به این شـخص میشه گفت دانشجوی تحصیل کرده، یا وقتی یک مسـئول با چشم غره کار شخص رو راه می ندازه چطور دانشجو می تونه نظر خوبی نسـبت به ایشـون داشته باشـه. یکی نیست بگه همکار محترم احتـرام احترام میـاره! بعضی از همکاران محتـرم جوری به آدم چشـم غره میرن، سر آدم داد می زنن و شـخص رو جلوی بقیه کوچک مـی کنن که تـو حافظه ی بلند مدت آدم حفظ میشـه و ایـن موارد در روزهای عذاب آور حذف و اضافه و انتخاب واحد بیشتره، که گاهی اوقات این چشـم غره ها و داد زدن ها جوری پر رنگ میشـه که من تا به حال تجربه نکرده بودم.

خیلی ها میگن خسـتن ولی من عزیزان وظیفه شناسی رو هم دیدم که با حوصله به سـئوال آدم جواب میدن، خسـته هم هسـتن، تو زندگی مشکلات هم دارن ولی با روی خوش جوابتو میدن حتی ناهار و نماز و در مواقعی که سرشون خیلی شلوغه.

بعضـی هـا هـم میگن انسـان ممکن الخطاسـت آخـه کارمندی کـه با چشـم غـره کار دانشـجو رو راه می نـدازه چقدر می خـواد خطا کنـه یا وقتـی سـر دانشـجویی داد می زنـه و شـخصیت اون رو جلو دوسـتاش و بقیـه کوچیک می کنه و دلشـو میشـکنه چطـور می خواد جبران کنه؟؟؟

و متأسـفانه من بارها دیدم که کلاس ها پر از زباله است یا تو حیاط سـطل زباله خالی ولی زباله حیاط ریخته پس فرهنگ و ادبی دانشجویی پَـر؟؟ یا الفاظ رکیک و زشـتی کـه نثار هم میکنن و فکـر می کنن هر چی رکیک تر باشـه با کلاس ترین نشـون میده عملاً یه ترمم دانشجو نیستن.

خیلی از بچه ها اگه واقعاً دانشجو هستن دوست دارن تو محیطی درس بخونن که هم کارکنانش مهربان و مسـئولیت پذیر و هم دانشـجوهاش مؤدب و منظم باشن اگه دانشگاه ما هم این طوری بشه اون موقع میشه گفت مجتمع ولیعصر به امید چنین روزی...

نامه آسمانی

سلام دوست خوبم!

نمیدانم آن روز سـرد زمستانی را تو به یاد داری؟ آن روزی که نم نم برف بر سـرمان می بارید و از دوستی جاویدان حرف می زدیم و از کلبه ی کوچکی به نام عشق سخن می راندیم تو به قله های غرور نشسـته بودی و من در چشـمان تو اوج غرور فردا را می دیدم. قرار بود باهم عهد ببندیم که تا دنیا،دنیاسـت با هم باشـیم و بالاخره به عهدمـان عمل کردیم و من به خانه ی تو آمدم.

روز ها را به امید فردای زیبا پشـت سرهم گذاشتیم و اولین ثمره ی عشقمان به دنیا آمد. تو بودی که با دنیای قشنگ پدری روبرو شـدی، آرام آرام طعم پدری را در ذائقه دلت نشاندی. هر بهار به آمید بارور شـدن درخـت کوچکمان آبش می دادیم و از خدا می خواسـتیم که عاقبت به خیر باشـد و عصای روز های پیریمان. بالاخردومین و سـومین فرزند هم به دنیا آمد و تو هر بار با غرور مردانه ات به دنبال کسب روزی حلال این خانواده ی کوچک بودی و من خوشحال بودم که هنوز از طعم آن روزهای جوانـی در دلمان اثری اسـت اما با این تفـاوت که کم کم آثار سپیدی مو در هردویمان ظاهر شده بود.

تـا اینکه یـک روز خبر باورنکردنی را به مـن دادند. هرگز باورم نمی شـد که این چنیـن تنها رهایم کنی. حتی بدون یک خداحافظی واینکه دیدارمان به قیامت افتاده باشد.

تـو رفتی تا عظمت شـهید، و من هنـوز در کوچه راههای دنیایی بسر می برم.

تو به اوج افتخار شهادت نائل شدی ،و من هنوز اسیر دنیای خاکی ام.

لـب باغچـه کوچک حیاط با غـم و اندوه فراوان نشسـته بودم؛ به فکر نوشـتن نامه ای به دوسـت خـود افتادم و هرچه فکـر کـردم این نامه را به که بنویسـم که از تـو محرم تر و از تو بهتر باشـد کسـی را نیافتم. تویی که همراز من، دوست من و بالاخره همسـرم بودی. تویی که الان با نبودنت تک سـتاره های آسـمان را می شمارم و اینکه آیا در تربیت فرزندانم مؤفق بوده ام یا نه؟

وهر شـب هنگامیکه سـر بر بالش می گذارم و از خدا می خواهـم تو در خوابم بیایی، وبعضی وقتها هـم می آیی. زیبا، با جامه ای سـفید و به نورانی سـتاره ها ،ولی هرچه فریاد میزنم دستم به تو نمی رسد ،و تو مثل یک شبح از کنارم می گذری.

از ایـن بـه بعـد هرهنـگام کـه دلـم بـرای آن روزهای خـوب زمسـتانی ، روزهایـی کـه مـن و تـو بـا هـم آشـنا شـدیم، تنـگ شـد، تصمیـم گرفتـه ام کـه بنویسـم، آنقدر بنویسـم کـه تو به خاطـر خدا و بـه خاطر دل تنهـای من به خوابم بیایی.

هرگاه بچه ها از تو می پرسـند نمی دانم جواب سوالشـان را چگونه بدهم. تنها تورا اسـتوارتر از کوه توصیف می کنم و از روز حادثـه که خبر شـهادتت را دادند می گویـم. واز امید ها و آرزو هایی که تو برایشـان داشـتی، آنقدر می گویم که هرکدام در گوشـه ای به خواب می روند و خانه ی ساکت من ساکت تر از همیشـه می شود. آنها می خوابند و من قطرات اشک از گونه های زیبایشـان برمی دارم. در حالیکه قلب خودم دلخراشـتر از همیشه است ، تنها خوشحالیم در این دنیا این است که بچه ها به شـعر می نشینند و تو به آرزوی خودت می رسی، هرچند که دیگر از من نه توانی مانده و نه جوانی.

همسر چشم به راه تو
فاطمه جعفری همسر شهید فتحی

آسمانی ها ...

"نماز اول وقت"

سواربرهلیکوبتر،درآسمان کردستان بودیم. دیدم صیاد "شهیدصیادشیرازی" مدام بـه سـاعتش نـگاه میکند.وقتی علـت کارش رابرسـیدم ،گفـت:"الآن موقع نماز اسـت."بعدش هم، به خلبان اشـاره کردکه همینجا فرودبیا؛خلبان گفت:"این منطقه زیاد امن نیست، اگراجازه بدین تامقصد صبر کنیم ."گفت:"اشکالی نداره، مابایـد همین جا نمازبخونیم!" هلی کوپتر نشسـت. صیاد با آب قمقمه ای که داشـت ، وضوگرفت وبه نماز ایسـتاد، ماهم به او اقتداکردیم.

" آقا را می شناسی؟ "

احتمالاً زمستان سال ۶۸ بود که در تالار اندیشـه فیلمی را نمایش دادند که اجازه اکران از وزارت ارشاد نگرفته بود. سـالن پر بود از هنرمندان، فیلمسـازان، نویسندگان و ... در جایی از فیلم آگاهانه یـا ناآگاهانه، داشـت به حضرت زهرا سـلام الله علیها بی ادبی می‌شـد. من این را فهمیدم. لابد دیگـران هم همین طور، ولی همـه لال شـدیم و دم بر نیاوردیم. با جهان بینی روشـنفکری خودمـان قضیـه را حل کردیـم. طرف هنرمند بزرگی اسـت و حتمـا منظوری دارد و انتقادی اسـت بـر فرهنگ مردم اما یک نفر نتوانسـت ساکت بنشیند و داد زد: خدا لعنتت کند! چرا داری توهین می‌کنی؟!

همه سـرها به سویش برگشـت در ردیف‌های وسط آقایی بود چهل و چند سـاله با سیمایی بسیار جذاب و نورانی. کلاهی مشـکی بر سـرش بود و اورکتی سـبز بر تنش. از بغل دستی‌ام (سعید رنجبر) پرسیدم: «آقا را می‌شناسی؟»

گفت:"سید مرتضی آوینی"

مخترع مجتمع

اشاره:

معصومه محمد حسـنی دانشـجوی ترم آخر فلسـفه و حکمت اسـلامی مجتمع ولیعصر(عج) اسـت و تا کنون توانسته دو اختراع را با نام خود بـه ثبت برسـاند. بـرای ما جای بسـی افتخار و خرسندی بود که با دانشـجوی مخترع دانشگاه خودمـان مصاحبـه کنیم. نشـریه بقچـه این بار دقایقی را میزبان یک جوان مخترع بود...

از کی به این فکر افتادید که می توانید اختراع کنید؟ و ایده ی اختراعاتتان از کجا نشأت گرفت؟

هواکش خودکار مجهز به دی اکسـید کربن و منواکسید کربن اولیـن اختراع در سـال ۸۶ بود و اولین چیـزی بود که در ذهن من جرقه خـورد. یک روز از برنامه ی اخبـار تلویزیون خانواده ی پنج نفـره ای را نشـان داد که بر اثر گازگرفتگی جان خود را از دسـت داده بودند.

دقیقاً خاطرم هسـت اوایل فصل سـرما بود و خب همین طور که می دانید ما هر سـاله در فصل زمسـتان شـاهد چنین اتفاقات تلخی هسـتیم و همان روز ایده این اختراع به ذهن من رسـید که اگر دستگاهی باشـد که بتواند گاز پخش شده در فضا را خارج کند و هشـدار بدهد شاید بشود تا حد زیادی جلوی این فاجعه را گرفت و از آن روز به بعد به دنبال راهی برای سـاختن این دستگاه گشتم و فهمیدم سنسـورهایی وجود دارند که گاز را تشخیص می دهند و این جا با راهنمایی های پدرم که در کار برق سـر رشته داشتند این سنسورها را روی برد نصب کردم و بعد به هواکش متصلش کردم و وقتی گاز به سنسـور نزدیک می شد چه گاز دی اکسید کربن و چه مونوکسـید کربن (چون من از هر دو سنسـور برای طرحم استفاده کرده بودم) سریع تشخیص می داد فقط کافی بود ۸ الی ۱۰ درصد گاز در فضا پخش بشود تا دستگاه به طور خودکار بدهد و شروع به خارج کردن گاز از هواکش کند.

بعد برای ثبت اختراعم به ثبت مالکیت های صنعتی رفتم و آن را به ثبت رسـاندم همین کار موجب شد تا من بفهمم گاهی اوقات فکر کردن در مورد مسـائلی که ممکن اسـت هر روزه با مشـکل در مقابل آن ها مواجه شـویم می تواند باعث رفع آن ها بشـود اما متأسـفانه گاهی حتی همت فکر کردن را هـم به خود نمی دهیم! مـن معتقدم «هیچ کس مغـز ایرانی را ندارد» چـون خودم این را تجربه کردم می گویم اختراعی که من کردم هیچ ربطی به رشـته من نداشـت چون من علوم انسانی خواندم اما واقعاً دنبالش رفتم و خوشبختانه به جاهای خوبی هم رسیدم.

بعد از ثبت اختراعم به من گفته شـد به صنعت و معدن بروم و طرحم را برایشـان توضیح دهم. من رفتم و آن ها هم طرح من را قبول کردند و قول حمایت دادند تا طرح من را به تولید انبوه برسانند تـا جایی که من را حتی از لحاظ مالی سـاپورت کنند اما نمی دانم شاید ترسیدم!!! دنبالش نرفتم اما اگر رفته بودم مطمئناً الان اختراع من در بازار و خانه های مردم بود...

ولی خوب چند باری طرحم را در دانشـگاه ها برای بازدید بردم اما تا کنون موقعیتی برای تولید انبوهش پیش نیامده.

اخیراً شـنیدم مشـابه من در بـازار آمده، ناراحت نشـدم بلکه خوشـحال شـدم چون من این اختراع را نکردم تا خودم به سودی برسـم بلکه هدف من نجات کسـانی بود که به خاطـر این اتفاق جانشـان را از دست می دهند به همین خاطر دوست دارم همه این دستگاه را بخرند و استفاده کنند حالا هر چند با نام من نباشد.

اختـراع دومـم بـا نام نقالـه ای بـرای زیارت سـالم و منظم اسـت که درسـت یک سـال پس از اولیـن اختراعم یعنی سـال ۸۷ آن را بـه ثبت رسـاندم. خود مـن بعضـی از رفتارهایی که در فرهنـگ ایرانـی خاصی بـه امامان و ائمـه اطهار داریـم که این به قشـر و فرهنـگ و ... هم ربطـه ندارد، یک حـس قلبی و باور قلبی است.

مـن وقتی بـرای زیارت به هر مکان زیارتـی می رفتم گاهی واقعاً رفتارها را وحشتناک می دیدم اون هجوم و رفتار و برخورد در مقابل ضریح واقعاً در شأن یک شیعه نیست به همین خاطر به فکر اختراع این وسیله افتادم و آن را به ثبت رساندم اما برای اجرای آن متأسـفانه موافقتی حاصل نشد. اول طرحم را به امام زاده صالح(ع) بردم و آن ها گفتند: نه نمیشـه! من می خواسـتم طوری باشد که مـردم به صف و منظم برای زیارت جلو برند و به حقوق و فرهنگ احتـرام بذارند چون اکثر ما ایرانی ها دسـت زدن به ضریح را یک امر حسـی خاص و قلبی فکر کنند حتماً باید به ضریح دست بزنند. بله درسـته این باوری است که ممکن است که ممکنه بشه از یک فرد تحصیل کرده یا روشن فکر انتظار داشت اما آن کسی که برای آرامش روح خودش بر این باورسـت، آیا از مسـئولین این انتظار را ندارد که برای زیارت راحت او فکری کنند؟؟

از نظر شما دانشجوی ایرانی امروز در قبال پیشرفت جامعه چه وظایفی دارد؟

مـن معتقدم همه باید فکر کنیم نباید بشـینیم بگیم چرا فلان مسئول یا فلان ارگان این را نکرد. چون ممکن مشکلی که به ذهن من یا شـما می رسد برای مسـئولین مطرح نشده باشد به نظر من دانشجوی ما امروز این وظیفه را دارد که با آگاهی مسائل را روشن کند، حداقل ایده را برای مشکل مطرح کند، حال آن که شاید طرح او اجرا نشـد. ما خیلـی ها را داریم که واقعاً نخبه هسـتن اما همه گمنامند و هیچ کس خودش را معرفی نمی کند. تفکر درست وظیفه هر دانشجویی است.

کشـور تا کنون چقدر از دانشـجویانی چون شما که مخترع هستند حمایت کرده؟

به خود من بارها و بارها پیشـنهاد شده تا در بنیاد ملی نخبگان ثبت نام کنم ولی من خودم می گویم: کشـور و بنیاد نخبگان واقعا رسـیدگی و حمایت می کنند برای کسـانی که خواهان پیشـرفت هسـتند. قدم اول را همیشـه خود آدم باید بـردارد و من خودم در این خصوص تلاش نکردم واگـر الان باید به جاهای بالاتری می رسیدم که نرسیدم تقصیر خودم بوده نه دولت یا کشور چون آن ها حمایتشان را انجام می دهند.

بعضی از جوانان هستند که این روزها شرایط کنونی جامعه را دلیل بر سـخت پیشـرفت کردن خودشان می دانند، از نظر شما شرایط تا چه حد تاثیرگذار است؟

و اگر شرایط این روزها طوری شده که امکان پیشرفت و ارتقاء را کم کرده شـما چه راهکاری را پیشـنهاد مـی کنید؟ من معتقدم شـرایط خیلی مهم است. شما یک خانواده را در نظر بگیرید که در آن فرزندی به دنیا می آید، این بچه نخبه است اما وقتی پدر و مادر به او اهمیت ندهند یا نتوانند شرایط لازم را به هر دلیلی برایش مهیا کنند این بچه مسلماً پیشرفتی نخواهد داشت.

امـا اگـر قضیه را بر عکس کنیم یعنـی والدین به هوش بچه پـی ببرند و او را با اسـاتید بزرگ و کلاس های مخصوص آشـنا کنند خب او قطعاً زمینه پیشـرفت را خواهد داشـت. من شـرایطی که شـما گفتید را قبول دارم درسـت اسـت که مشـکلات وجود دارد و کشـور بایـد حمایت کند اما آیا همه کسـانی که دم از عدم پیشـرفت می زنند واقعا قدمی برداشتند یا فقط نشسته اند و انتظار معجـزه دارند؟! من این که می گویند مشـکلی هسـت و غیرقابل حل اسـت را قبول نـدارم همه چیز با اراده واقعـی فرد و همت او حل شدنی است.

آیا شـده بود گاهی در مسیر کار خود ناامید شوید؟ و یا شکسـت های شـما در اختراعاتشان باعث بشود که کلاً قید مخترع شدن را بزنید؟

اصلاً چنین چیزی برای من معنا ندارد چون هیچ گاه شکسـت را نپذیرفتم و در مسـیر به ثبت رسـاندن اختراعاتم هیچ گاه ناامید نشدم.

سـال ۸۶ که من طرحم را برای ثبت بردم خیلی مراحل را طی کردم. فقط سه ماه داوران روی طرحم نظر می دادند خصوصاً الان که خیلی سـخت گیرتر هم شدند و نظارتشـان بیشتر شده. اما هر کسی برای هدفش باید بجنگد.

من حتی از افراد مختلفی سئوال می پرسیدم در مورد هر زمینه ای که بود و اصلاً هم خجالت نمی کشـیدم بلکه افتخار می کردم طالب چیزی هسـتم که می خواهم آن را یاد بگیرم و همین باعث شد من دو اختراع به ثبت برسانم.

برای قشـر دانشجوی کشـور خصوصاً دانشجویان مجتمع ولی عصر(عج) چه پیامی داری؟

اول این که برای همه دانشـجویان کشور آرزوی موفقیت می کنم و دوم این که می خواهم بگم اختراع فقط مختص رشته های فنی مهندسـی و ریاضی یا پزشکی نیست بلکه ما اختراع فرهنگی هم داریم خصوصاً برای جوامع امروز که توسط تکنولوژی با سرعت زیادی پیش می روند، بسیار تأثیرگذارند.

وظیفـه ی منی که دارم در این دانشـگاه درس می خوانم این که اگر کسـی در دانشگاه مهندسـی درس می خواند و نرم افزاری را می سـازد، من فرهنگ سـازی و نحوه برخورد و رفتار را با آن را به جامعه ارائه بدم و بسـازم. این نباشد که فکر کنیم اختراع کردن مختص یک رشـته خاص است. بارها شده وسیله ای جدید اختراع و به جامعه ارائه می شـد ولی متأسفانه فرهنگ استفاده از آن گفته نمی شـد. ما که در این دانشـگاه در حوزه علوم انسـانی درس می خوانیم باید خودمان را درگیر چنین مسائل کنیم این به نفع ماست. امیدوارم حضور علوم انسـانی در عرصه جامعه هر روز بیش از پیش پر رنگ تر شود.

زینب امیدی پناه

سودوکوی بقچه

۳		۴		۲			۹	۵
۵		۶	۴		۳	۷		
۸	۱	۲		۹		۴	۳	
۹			۵	۷				۸
۲			۱	۴	۹	۵		۷
۶	۵			۸		۱		
	۶		۸		۷	۲		
	۸	۹	۲	۶		۵	۷	
۷	۲	۵		۳	۴		۶	۱

طراح: معصومه محمد حسنی

مرگ قهرمانان جناحی در راه است...

مصطفی آقا محمد لو

رفتن فضا به سمت جمع بندی و وحدت بین نامزدهای جناح ها، اگرچه احتمالا در این دوره محقق نخواهد شد اما به مثابه مرحله گذار از فردیت در نظام سیاسی به سمت ساختار ائتلافی، تشکیل احزاب سازمان یافته و واقعی و البته نظام پارلمانی خواهد بود.

سالی که توسط مقام معظم رهبری، با طرح کلیدواژه "حماسه" آغاز شده است، آبستن شرایط جدیدی در مختصات سیاسی کشور می باشد. بلافاصله پس از نام گذاری سال، که در دهه اخیر به صورت یک راهبرد حکومتی بوسیله رهبری تعیین می شود، کاندیداهای احتمالی انتخابات ریاست جمهوری سال ۹۲ دست به کار شدند، پشت تریبون های رسانه های همسو با جریان خود ایستادند و از تلاش برای تحقق حماسه سیاسی در انتخابات سخن گفتند.

اما حقیقت امر این است که چنین راهبردی در سال جاری نمی تواند به عنوان وسیله ای برای استفاده ابزاری یک طیف مورد بهره برداری قرار گیرد. مقصود اغلب کاندیداها از تحقق حماسه سیاسی، معرفی یک قهرمان جناحی- ملی به عرصه انتخابات می باشد که البته این امر نیز در حد یک ادعاست.

در ادوار قبل انتخابات ریاست جمهوری، شاهد ظهور قهرمان های مقطعی در فضای اجتماعی – سیاسی بوده ایم. بدعت گذاری در شعارها و ظهوری غیر متعارف، رمز رقم خوردن این امر بوده و اصولاً تا کنون جامعه ما می توانسته در بستر خود شرایط چنین حضوری را ولو یک شبه برای یک کاندیدا محقق کند. کما اینکه دولت فعلی و دولت اصلاحات با هیاهوگری های شب انتخاباتی توانستند، ورق آراء را به نفع خود برگردانند.

اما در حال حاضر به نظر می رسد به هیچ وجه امکان ظهور چنین قهرمانی وجود نداشته باشد. چرا که سیل بی سابقه کاندیداتوری و صف طویل نامزدها برای رسیدن به پاستور، در وهله اول، احتمال قطبی شدن انتخابات را بسیار کاهش می دهد.

اگرچه این لیست حدوداً پنجاه نفره با ریزش نسبتاً زیادی در پروسه تایید صلاحیت و انصراف و ائتلاف مواجه خواهد شد، اما با نگاهی به نام های موجود در آن متوجه خواهیم شد که اولاً اغلب این افراد به لحاظ منطقی واجد عبور از فیلتر تایید صلاحیت شورای نگهبان هستند و در ثانی قصد ورود عمده آنان کسب قدرت فارغ از آرمان های جناحی است. با عنایت به اینکه نظام حزبی در کشور ما به دلیل عدم وجود احزاب کلاسیک و استاندارد چندان شکل نگرفته، بعید به نظر می رسد که مصلحت جناحی بر میل شخصی به قدرت، فائق آمده و موجب انصراف خیل کثیری از نامزدها شود، به طوری که دو یا سه قطب با افراد مشخصی در فضای نهایی شب انتخابات باقی بماند.

کثرت کاندیداها بی شک باعث خرد شدن شدید آراء خواهد شد و کسب اکثریت آراء به طرز فاحش توسط یک فرد آنگونه که جریان ها از آن حماسه سیاسی را مد نظر دارند، بدست نخواهد آمد. این امر طبعاً فضای سیاسی کشور را کمی پیچیده می کند؛ اما می تواند نوید وقایع مطلوبی را نیز به اجتماع بدهد. اول اینکه از ظهور یک شبه قهرمان ها خبری نخواهد بود. حافظه سیاسی کشور و فرجام برخی از دولت ها، خاطرات خوشی را از این قهرمان های یک شبه در ذهن مردم باقی نگذاشته است.

از سوی دیگر رفتن فضا به سمت جمع بندی و وحدت بین نامزدهای جناح ها، اگرچه احتمالاً در این دوره محقق نخواهد شد؛ اما به مثابه مرحله گذار از فردیت در نظام سیاسی به سمت ساختار ائتلافی، تشکیل احزاب سازمان یافته و واقعی و البته نظام پارلمانی خواهد بود.

شرایط فعلی و نزدیکی آن به مختصات یک سیاست ائتلافی به صورت مجازی است و به دلیل ناپختگی ها در ابتدای راه خود می باشد؛ بنابراین برای اعضای خود دستاورد چندانی نخواهد داشت. چنانکه در روزهای باقی مانده احتمالاً شاهد تعلیق شدن برخی از آنها و تغییر و تحولات اساسی در ساختارهایشان خواهیم بود.

اما این ائتلاف ها می تواند برای مردم دارای دستاوردهای خوبی باشد. امکان تخمین و شناخت کابینه، همچنین گزینش فرد اصلح با پشتوانه حامیان، از محاسن فضای ائتلافی می باشد و جامعه به زودی درک خواهد کرد که بسیاری افراد در این ائتلاف ها جزئی از کابینه آینده جریان خود خواهند بود. چرا که قد و قواره برخی از حاضرین در لیست احتمالی، در حد و اندازه جایگاه ریاست قوه مجریه نیست و به زودی با آشکار شدن این اندازه ها، مردم می دانند که چه افرادی برای مطرح شدن به عنوان وزرای آتی پا به عرصه نهاده اند.

نگاهی به دو ائتلاف مهم فعلی یعنی ائتلاف ۱+۲ و ائتلاف ۵ گانه مبین مجازی بودن آنهاست. در ائتلاف اول علیرغم حمایت رسانه ای هر سه شخصیت (ولایتی، قالیباف، عادل) از یکدیگر، به نظر نمی رسد، نقطه مشترکی برای پایبندی به آرمان ائتلافی وجود داشته باشد و جسته و گریخته اخباری از اختلافات پشت پرده نیز به گوش می رسد. همچنین به نظر می رسد، حداقل دو نفر از آنان حاضر نخواهند شد با توجه به نتیجه نظرسنجی ها به نفع دیگری کنار روند و ادعای موجودشان هم فراتر از انصراف به نفع پیروزی فردی دیگر در ائتلاف است.

ائتلاف پنجگانه نیز با افراد حاضر (یحیی آل اسحاق، حجت الاسلام ابوترابی، محمدرضا باهنر، حجت الاسلام پورمحمدی و منوچهر متکی) بیشتر به اتاق مدیریت پشت پرده جریان منتسب به خود شباهت دارد و اگرچه می تواند در حضور نهایی نامزدهای طیف خود تعیین کننده باشد ولی در این ائتلاف هم بعید است که یک نامزد واحد و مورد حمایت اعضای دیگر در نهایت امر ظهور کند. با این وجود به نظر می رسد حضور حداکثری مردم در صحنه سیاسی و مشارکت بالا در انتخابات تنها حماسه احتمالی به نفع نظام باشد.

در پایان نگاهی به لیست حدود ۵۰ نفره نامزدهای احتمالی خالی از لطف نیست:

۱	اکبر هاشمی رفسنجانی	۱۱	غلامعلی حدادعادل	۲۱	علی فلاحیان	۳۱	مصطفی کواکبیان	۴۱	مهدی غضنفری
۲	علی اکبرناطق نوری	۱۲	سید محمد خاتمی	۲۲	علی اکبر صالحی	۳۲	محمد رضا باهنر	۴۲	سید حسن موسوی
۳	سید حسن خمینی	۱۳	محمد رضا عارف	۲۳	حسین کمالی	۳۳	محمد حسن ابوترابی	۴۳	علیرضا زاکانی
۴	اسفندیار رحیم مشایی	۱۴	حسین علایی	۲۴	یحیی آل اسحاق	۳۴	حسن سبحانی	۴۴	مهدی چمران
۵	علی لاریجانی	۱۵	محمد شریعتمداری	۲۵	پرویز فتاح	۳۵	خسرو نصیرزاده	۴۵	ثمره هاشمی
۶	محسن رضایی	۱۶	علی نیکزاد	۲۶	حمید رضا حاجی بابایی	۳۶	منوچهر متکی	۴۶	محمدعلی نجفی
۷	محمد باقر قالیباف	۱۷	کمال خرازی	۲۷	محمد سعیدی کیا	۳۷	ارسلان فتحی پور	۴۷	محمدرضا رحیمی
۸	مصطفی پور محمدی	۱۸	اسحاق جهانگیری	۲۸	محمد نهاوندیان	۳۸	محمد باقر لنکرانی	۴۸	روح الله احمدزاده
۹	حسن روحانی	۱۹	محسن مهرعلیزاده	۲۹	رستم قاسمی	۳۹	محقق داماد	۴۹	مسعود میرکاظمی
۱۰	علی اکبر ولایتی	۲۰	سعید جلیلی	۳۰	بهزاد بقایی	۴۰	سید احمد موسوی	۵۰	...

عاشق شدن

در شماره قبل به تعریف عشق پرداختیم و به این نقطه رسیدیم که برای شناخت درست عشق. ابتدا باید تعابیری که ممکن است با عشق اشتباه گرفته شود را بشناسیم و یکی از تصورهای غلطی که مردم درباره عشق دارند، این فکر فراگیر و نیرومند است که عاشق شدن همان عشق و یا دست کم یکی از تظاهرات عشق است. این اشتباه عظیمی است، که تجربه عاشق شدن را به عنوان تجربه عشق تلقی کنیم. وقتی کسی عاشق می شود، آنچه به طور قطع احساس می کند این است که «من او را دوست دارم.» اما در این جا بلافاصله دو مسئله پیش می آید. اول این که عاشق شدن جنبه شهوانی دارد. ما عاشق فرزندانمان نمی شویم هر چند که عمیقانه به آنان عشق می ورزیم. ما عاشق دوستان همجنس نمی شویم (مگر این که دارای انحراف جنسی باشیم) و البته نسبت به آنان محبت زیادی را احساس می کنیم. پس عاشق شدن، آگاهانه یا ناآگاهانه دارای انگیزه جنسی است. مسئله دوم این است که عاشق شدن امری گذر است. عاشق هر کس که باشیم، اگر روابط ما به قدر کافی ادامه یابد، آن عشق نیز دیر یا زود به پایان می رسد. البته نمی توان گفت که همیشه عشق ما نسبت به کسی که عاشقش شده ایم فروکش می کند. اما آن شور و شوقی که جزو مشخصات عاشق شدن است، همیشه برطرف می شود. ماه عسل را همیشه پایانی و شکفتن گل های عشق را همیشه دورانی است.

برای این که پدیده عاشق شدن و پایان پذیر بودن آن را درک کنیم، لازم است که طبیعت مرزهای «من» را بشناسیم. امروزه دلایل غیر مستقیم نشان داده است که کودکان نوزاد، در چند ماهه اول زندگی خود، میان خود و مابقی جهان تفاوتی قائل نیستند. وقتی کودک دست و پای خود را حرکت می دهد، جهان به حرکت در می آید. وقتی گرسنه است، جهان گرسنه است. وقتی مادرش را در حال حرکت می بینید گویی خودش در حال حرکت است.

اشیاء ساکن و متحرک، همه یکی هستند. فرقی میان من و تو نیست. فرقی میان کودک و جهان، وجود ندارد. نه مرزی هست و نه جدایی و نه هویتی.

اما کم کم در اثر تجربه، کودک خویشتن را احساس می کند یعنی خود را به عنوان وجودی مجزا از بقیه جهان در می یابد. موقعی که گرسنه است، مادر همیشه حضور ندارد تا به او غذا بدهد. هنگامی که آماده بازی است، مادر همیشه نمی خواهد با او بازی کند. آن گاه کودک حس می کند که امیال او با دستورات مادرش یکی نیست. متوجه می شود که اراده او جدا از رفتار مادر است. کم کم احساسی از «من» خویش پیدا می کند. اعتقاد بر این است که احساس هویت در کودک از روابط متقابل او و مادر پدید می آید.

پس از آن که کودک متوجه شد اراده او غیر از اراده جهان است، تفاوت های دیگری نیز میان خود و جهان تمیز می دهد. موقعی که اراده ی حرکت دارد، دستانش در جلوی چشمانش به حرکت در می آید، اما دیگر تختخواب یا سقف حرکت نمی کند. بدین ترتیب، کودک یاد می گیرد که میان بازو و اراده او ارتباطی وجود دارد و بنابراین دست، متعلق به او است، نه به چیز یا کس دیگر. به همین شیوه در یک ساله اول زندگی، مقدمتاً یاد می گیریم که چه کسی هستیم و چه کسی نیستیم، یا چه هستیم و چه نیستیم. در پایان سال اول می دانیم که این دست ما، پای ما، سر ما، زبان ما، چشمان و حتی دیدگاه ما، صدای ما، افکار ما، دل درد ما، و احساسات ماست. اندازه بدن و محدودیت های جسمی خود را می شناسیم. این محدودیت ها، مرزهای وجود ما هستند. مقصود از اصطلاح مرزهای «من» دانستن همین محدودیت ها توسط ذهن است.

ایجاد مرزهای «من» فرآیندی است که در دوران کودکی تا بلوغ و حتی بزرگسالی ادامه می یابد، اما مرزهایی که پس از آن ایجاد می شود، بیشتر جنبه روانی دارند تا جنبه جسمی.

کم کم در نوجوانی، انسان می فهمد او نیز فردی است که در مرز عضلات و توانایی های خویش محدود است و هر فرد به تنهایی نسبتاً ضعیف و ناتوان است و ناچار باید با موجودات دیگری و در میان گروهی همکاری کند که نام آن جامعه است. انسان در درون گروه، فرد شاخص و متمایزی نیست اما در عین حال، هویت فردی جداگانه و مرزها و محدودیت های خود را دارد.

انسان در خارج از این محدودیت های خود را دارد. انسان در خارج از این محدودیت ها، موجودی منزوی است. اما بیشتر ما از انزوا رنج می بریم و آرزو داریم تا از دیوارهای هویت فردی خود بگریزیم و شرایطی را پدید آوریم که بیشتر با جهان خارج از وجود خویش یگانه شویم. تجربه عاشق شدن، این گریز را به طور موقت، امکان پذیر می سازد. چکیده پدیده عاشق شدن این است که به طور ناگهانی دیوارهای «من» فرد فرو می ریزد و امکانی پدید می آید تا شخص هویت خود را با هویت فرد دیگری پیوند بزند. رها شدن ناگهانی از خویشتن خویش، فرو ریختن

انفجاری بخشی از وجود، در وجود دیگری و دست کشیدن از انزوا و تنهایی همراه با فرو ریختن دیوارهای «من» در نظر اکثر ما هیجان آور است. وقتی با دیگری یکی شدیم دیگر اثری از انزوا و تنهایی نیست!

از بعضی جهات (و نه از هر جهت) عاشق شدن نوعی سیر قهقرایی است. یکی شدن با محبوب، یادآور یگانه شدن با مادر در دوران نوزادی است. همراه با این یگانگی احساسی از قدرت مطلق نیز در ما پدید می آید که در سفر از دوران کودکی، آن را فراموش کرده بودیم. همه کار در نظر ما امکان پذیر می شود! حس می کنیم که می توانیم بر همه موانع غلبه کنیم. فکر می کنیم که قدرت عشق هر نیروی مخالفی را در هم می کوبد و آن را مطیع ما می سازد.

هنگامی که عاشق می شویم، این احساس های غیر واقعی همچون دنیای غیر واقعی کودک دو ساله ای است که خود را سلطان خانواده و جهان می پندارد، و حدی برای قدرت خویش نمی شناسد.

همچنان که کودک دو ساله، سرانجام در رویارویی با واقعیت از رؤیای قدرت مطلق خویش بیرون می آید، زوج هایی که عاشق یکدیگر شده اند نیز واقعیت را درمی یابند. دیر یا زود، فرد در برابر مشکلات زندگی روزمره، به اظهار وجود می پردازد.

زن می خواهد به سینما برود، شوهر مایل نیست. مرد می خواهد پولش را در بانک نگه دارد، زن ماشین ظرفشویی می خواهد. زن می خواهد درباره شغل خودش صحبت کند، مرد هم همین طور. زن از دوستان همسرش خوشش نمی آید، مرد هم همین طور. بنابراین هر یک از آن ها وقتی به دل خود رجوع می کند، می بیند که با محبوب خود یکی نیست، زیرا او هوس ها، سلیقه ها و یا تعصبات دیگری دارد. سپس دیواره های «من» به تدریج و یا ناگهانی به محل اول خود بر می گردد و طرفین کم کم یا به طور ناگهانی از عشق فارغ می شوند. بار دیگر به صورت دو وجود مجزا در می آیند. در این هنگام یا رشته های محبت کم کم ناپدید می شود و یا این که عشقی واقعی به وجود می آید.

منظور من از کلمه «واقعی» این است که وقتی عاشق می شویم، تصور ما از عشق، تصوری کاذب است و احساس عاشق بودن ما، خیالی بیش نیست. گفتیم وقتی دو نفر عاشق که از عشق فارغ می شوند، ممکن است عشق واقعی، اغلب در شرایطی ایجاد می شود که خبری از احساس عشق نیست، و آن هنگامی است که رفتار ما عاشقانه است، بدون آن که احساس عشق کنیم. با توجه به تعریفی که از عشق کردیم، احساس «عاشق شدن» به چند دلیل غیر از عشق واقعی است.

عاشق شدن، عملی ارادی نیست. انتخابی آگاهانه نیست. هر قدر که ما از آن استقبال کنیم و مشتاق آن باشیم، باز هم آن احساس از ما می گریزد. بر عکس، این احساس زمانی به سراغ ما می آید که اصلاً انتظارش را نداریم، یعنی در زمانی نامناسب و به صورت ناخواسته. ممکن است عاشق کسی بشویم که با ما هیچ گونه سنخیت و تناسبی ندارد و ممکن است عاشق کسی شویم که تا حدودی با ما تناسب داشته باشد. ممکن است از او اصلاً خوشمان نیاید و او را تحسین نکنیم و باز هم خود را عاشق او بدانیم، و ممکن است نسبت به کسی احترام عمیق حس کنیم و روابط صمیمانه ای با او داشته باشیم. اما هرچه سعی کنیم، نتوانیم عاشق او شویم. منظور ما این نیست که عاشق شدن، تابع هیچ انضباطی نیست.

عاشق شدن باعث گسترش محدوده ها و مرزها نمی شود، فقط موقتاً آن ها را فرو می ریزد. گسترش محدودیت نیازمند تلاش است در حالی که عاشق شدن بدون کوشش انجام می گیرد.

عاشق شدن باعث توسعه معنوی انسان نمی شود. اگر هدفی برای عاشق شدن قابل تصور باشد، این است که به تنهایی انسان پایان دهد و شاید ازدواج نیز بتواند آن را بیشتر ضمانت کند. در واقع پس از آن که عاشق شدیم و پیش از آن که فارغ شویم، احساس می کنیم که به اوج رسیده ایم و دیگر امکان ندارد که از آن حد بالاتر رویم. اصولاً حس نمی کنیم که به رشد و توسعه نیاز داریم. به طور کلی به آن چه داریم، قانع هستیم و روح ما در آرامش است تصور هم نمی کنیم که طرف مقابل نیاز به رشد روحی داشته باشد. برعکس گمان می کنیم که او موجود کاملی است. اگر هم عیبی در او مشاهده کنیم به آن اهمیت نمی دهیم، آن را خال کوچکی در نظر می آوریم که به ملاحت او می افزاید.

اگر عاشق شدن، عشق نیست پس چه چیزی به جز فرو ریختن دیواره های «من» است؟ نمی دانم. ولی جنبه جنسی این پدیده، این شک را در من ایجاد می کند که شاید این قسمت از رفتارهای جنسی ما غریزه ای است که ژن های ما آن را تعیین کرده اند. به عبارت دیگر فروپاشی موقت دیواره های «من» که موجب عاشق شدن می شود، عکس العمل کلیشه ای نوع بشر است تا انگیزه های دورنی و محرک های بیرونی جنسی را که باعث افزایش احتمال تولید نسل و بقای نوع بشر می شوند، پدید آورد. به زبان عامیانه تر، عاشق شدن حقه ای است که ژن ها سوار می کنند تا پرده ای بر هوش ما بکشند و ما را به دام ازدواج بیندازند. گاهی هم این حقه کارگر نمی افتد. دخالت های پدر و مادر، بیماری های روانی، مسئولیت های متناقض و یا انضباط های اخلاقی، مانع این پایبندی ها می شوند. از سوی دیگر اگر این حقه نباشد، اگر این برگشت خیال انگیز و گذرا به دوران کودکی، یکی شدن با مادر، و احساس قدرت مطلق نباشد، بسیاری از ما خواه ناخواه، ازدواج کرده ایم، از وحشت مسئولیت ها و عهد و پیمان های ازدواج عقب نشینی خواهیم کرد.

ادامه دارد...

به کوشش سمانه قیصری

رضانامه

بعد از خدای خویش راضیم به رضای مادر

هر روز رضانامه ام رنگ و بوی خاصی به خود می گیرد و این روزها بوی مادر می دهد، مادری که بوی یاس می دهد، بوی مهربانی، بوی عشق؛ مادری که رضاترین است به درگاه پروردگار ..

شنیده ام هم از دعای خیر مادرم عاقبت به خیر می شوم و هم خدای ناکرده از آهش ....!!

می دانی نفس همه ی مادر ها بوی یاس می دهد، از بس که در قصه روزگار به تقدیرهای تلخ زندگی رضا می شوند و از خویش می گذرند؛ مگر نبود ماجرای مادری که دست در دست کودک هشت ساله اش حکایت کوچه ای را تجربه کرد که در عالم قصه اش ماندگار شد، آری او همان دردانه خانه مردی است که عالم مدیون اوست، او که رحمت للعالمین است ، اما دخترش می شود نمونه کامل عشق و رضای به در گاه حق.

مادر که باشی، همسر که باشی حرف هایم را بهتر درک می کنی اما دوست عزیز، دختر یا پسر که هستی فرقی ندارد حال که داری رضانامه را می خوانی این را که می گویم امتحان کن قطعا گره های کور کارهایت گشوده می شود و عاقبت به خیر می شوی.

صورتت را بر کف پای مادرت بگذار و اگر در عالم ماده نیست بر پای خاکش بنشین و از او بخواه برایت دعا کند و مطمئن باش مادری که همیشه به درگاه دوست رضای حقیقی بوده و هست، از خدا برایت بهترین ها را خواهد گرفت

پس تو نیز به رضای حضرت دوست راضی باش!

مادر روزت مبارک ...

داستان کوتاه

اشتباه..

اگر بخواهیم از زندگی خود چیزی بگویم همیشه شیطان و درس نخوان بودم و دوست داشتم همه چیز را تجربه کنم.

درس و مدرسه برایم کسل کننده بود، دیگر دلم نمی خواست ادامه تحصیل بدهیم بنابراین درس و مدرسه را برای همیشه کنار گذاشتم، مدتی که گذشت متوجه شدم خانه، محیطی کوچک برای جولان دادنم است، بنابراین تصمیم گرفتم به سر کار بروم که با مخالفت شدید خانواده ام رو به رو شدم، نظر آنها برای من اهمیتی نداشت با هر ترفندی که بود بالاخره موفق شدم که در یک شیرینی پزی مشغول به کار شوم.

زندگی داشت بر طبق مرادم پیش می رفت که یک روز در مسیر کارم دو پسر مزاحمم شدند و می خواستند به زور مرا سوار ماشین کنند که در همین حین دوست پسر یکی از دوستان صمیمی ام سر رسید و مرا از چنگال آن شیطان صفتان نجات داد. حالم اصلاً خوب نبود می ترسیدم با آن حال بد به خانه برم بنابراین به پیشنهاد آرش برای این که آرامشم را به دست آورم به خانه شان رفتم.

نمی دانم چطور شد که به او اعتماد کردم و لیوان شربتی را که برای پذیرایی برایم آورده بود را سر کشیدم و دیگر چیزی نفهمیدم وقتی به هوش آمدم خودم را در وضعیت بدی دیدم او مرا تهدید کرد و گفت اگر کسی از این قضیه چیزی بفهمد عکس ها و فیلمی را که گرفته پخش خواهد گرد. این قضیه شوک بدی را به من وارد کرد دیگر زندگی برایم بی ارزش شده بود، هیچ چیز مرا خوشحال نمی کرد.

از آن دختر پر انرژی دیگر چیزی باقی نمانده بود. خواستگاری های زیادی داشتم که به خاطر آن اتفاقی که آینده ام را تباه کرده همه را رد می کردم دیگر کاسه صبر خانواده خصوصاً مادرم لبریز شد و باعث درگیری شدید لفظی بین ما شد اما این درگیری هم نتوانست دلیلی را که برای رد کردن خواستگارهایم داشتم را بر زبانم جاری کند. دیگر از آن صمیمیتی که بین من و مادرم و دیگر اعضای خانواده ام جاری بود خبری نبود.

کم کم رو به دوستی ها خیابانی آوردم که با کسی که هم زن داشت و هم بچه دوست شدم تصمیم گرفتم در همین ابتدا چیزی را که برایم اتفاق افتاده است را بگویم اگر خواست با هم ازدواج کنیم، بعد از گفتن این قضیه به احمد، او گفت در آستانه طلاق گرفتن است و حتماً به خواستگاری ام می آید.

با سبک، سنگینی هایی که کردم کی دانستم اگر احمد به خواستگاری ام بیاید خانواده به هیچ وجه راضی به این ازدواج نمی شود بنابراین به احمد این قضیه را گفتم و بعد از مدتی طولانی از دوستی ام با احمد وابستگی شدیدی که نسبت به او در خودم احساس کردم، او به من پیشنهاد داد که با هم فرار کنیم. من هم همین کار را کردم و با رویایی که در سر پروراندم پا به دوران جدیدی گذاشتم افسوس که این رویارویی بیش نبود... بعد از ۵۰ روز آوارگی متوجه همه اشتباهاتم شدم و تازه فهمیدم که همه راه های رفته اشتباه بوده است.

بله احمد هم مرا طعمه ای برای هوس های خود می دید نه تنها مرا قبول نکرد بلکه باعث آوارگی و تجربه ای تلخ تر از آن اتفاق برای من شد. نمی دانم با چه رویی به خانه ی مان برگردم.

نویسنده آزاده اقبکی
دانشجوی کارشناسی ارشد روانسنجی

نگاه سینمایی بقچه

رسوایی

مهدی امینی - سینما انقلاب

فیلم «رسوایی» در مورد دختری جنوب‌شهری است که به علت بدهی‌های مالیاتی پدرش تحت فشار طلبکارها قرار دارد. افسانه سفته‌های پدرش را می‌دزدد و در حین فرار با یک روحانی زاهدی آشنا می‌شود که بعد با مشکلاتی مواجه می¬گردد.

رسوایی با آنکه پیام‌های اخلاقی و عرفانی در سرتاسر فیلم نمود فعال دارد ولی فاقد فرم و بیان هنری است و اگر اطلاعات ابتدایی درباره سینما داشته باشیم متوجه خواهیم شد که ماده اولیه و پایه اصلی سینما، فرم و بیان هنری است نه خطابه. به عنوان مثال، ضروری‌ترین مسئله در منبر بیان خطابی است و پایه‌ای‌ترین اصل در کتاب یا مقاله بیان علمی است و برای مقوله فیلم بیان هنری است. کارگردان این فیلم چه بسا دغدغه دینی داشته باشد ولی برای نشان دادن کار خوب مقدمه خوب می‌خواهد. نمی‌شود با زیر پا گذاشتن برخی مسائل دینی به اصطلاح آن‌ها فیلم رویکرد دینی داشته باشد. شخصیت افسانه(الناز شاکردوست) با وضع زننده ظاهری و دیالوگ‌های سبک و طنازی نشان می‌دهد که می‌خواهد مخاطب را متحول کند ولی از نوع وارونه.

فکر می‌کنیم با پخش کردن مکرر صدای اذان، صدای قرآن، جلسه اخلاق، شعارهای بولد دینی فیلم مذهبی می‌شود اما همین باعث می شود که برای مخاطب باورپذیر نباشد.

فیلم نگاه اغراق‌آمیز به شخصیت روحانی دارد؛ شخصیتی که یک پارادوکس در وجودش نهفته است؛ چراکه او شب‌ها کارگری می‌کند و در عین حال دارای خصوصیات عالی است. همین فرد سوار ماشین افسانه به همراه چند دختر می‌شود و می‌خواهد برای هدایت کردن به پارتی آن‌ها برود و یا شوخی‌هایی که بین روحانی و افسانه رد و بدل می‌شود که فکر می‌کنیم برای هدایت دیگران باید از آبروی خود و لباس روحانیت چشم‌پوشی کنیم؛ ولی کارگردان متوجه نیست که کمک کردن روحانی به افسانه را می‌تواند طوری به تصویر بکشد که نه روحانیت و نه لباس روحانیت زیر سؤال برود. و اکثر دیالوگ‌های روحانی خطابی بود که گویا بالای منبر صحبت می‌کند وقتی این نوع دیالوگ‌ها را بخواهیم در فیلم نشان دهیم باید آن‌ها را در قالب جدید هنری به تصویر بکشیم نه اینکه هر چه شعر و حدیث دم دست‌مان می‌آید، بدون هیچ تغییری در دیالوگ‌های فیلم به کار ببریم که این نوع دیالوگ‌ها مخاطب را پس می‌زند؛ چون او دارد فیلم می‌بیند نه اینکه پای منبر و یا درحال خواندن کتاب باشد. قرار نیست حکایت یک روحانی که به دختری به ظاهر بدنام کمک کرده را عیناً تبدیل به فیلم کنیم؛ زیرا در این فیلم ضعف نه در روحانیت و دین بلکه در نوع قالب هنری این فیلم است. از طرفی این فیلم یک مسئله عرفانی را می‌خواهد مطرح کند که عارف(کسی که حقیقت را می‌بیند) باید خواسته‌های نفسانی را زیر پا بگذارد؛ هر چند در این راه آبرویش از بین برود. ده‌نمکی دو مسئله را خلط کرده است؛ اینکه انسان باید نفس خودش را زیر پا بگذارد نه شخصیت انسانی را چون خداوند متعال به انسان اجازه نمی‌دهد آبروی انسانی خویش را زیر پا بگذارد. ده نمکی در این فیلم می‌توانست روحانی را طوری نشان دهد که نفسش را زیر پا بگذارد؛ بدون آنکه شخصیت انسانی و آبروی لباس روحانیت زیر سوال برود. متأسفانه فیلم‌سازان با مقوله روحانیت مواجهه بدی دارند؛ چون که آن‌ها یا درگیر درس و بحث و مطالعه‌اند یا درگیر حل کردن مشکل زن‌های بدکاره و به‌ظاهر بدکاره. در این فیلم مردم خیلی ساده‌لوح نشان داده می‌شوند که سریع حرف حاج شریف را باور می‌کنند و به خانه افسانه می‌روند و بدون دلیل متقنی شروع به پرتاب کردن سنگ می‌کنند که هیچ مخالفی برای آن‌ها در جمع دیده نمی‌شود.

درست است که در فیلم روحانی به افسانه کمک می‌کند ولی این دلیل نمی‌شود که به‌خاطر کمک کردن حیثیت خودش و لباس روحانیت را زیر سؤال ببرد. همچنان‌که ما از حضرت علی علیه‌السلام روایت داریم که «خودتان را در مظان تهمت قرار ندهید چرا که اگر مورد تهمت قرار گرفتید خودتان مقصر هستید». در این فیلم روحانی می‌توانست بدون قرار گرفتن در مظان تهمت به افسانه کمک کند و آبروی خودش هم حفظ شود.

مسئله دیگر درباره جناب ده‌نمکی این است که با معیارها و ارزش‌ها و با تفکر دهه شصت که همان روحیه حماسی باشد وارد عرصه سینما شده است. اما وی این را باید در نظر بگیرد که اگر سنگرها عوض شود، خودبه‌خود تاکتیک هم عوض می‌شود و جناب ده‌نمکی وقتی وارد سینما شدند باید خودشان را متناسب با ساختار سینما که همان روایتگری هنری است تجهیز می‌کردند و این دلیل نمی‌شود که هر کس دغدغه دینی دارد حتماً فیلم‌هایی که می‌سازد مفید باشد. دغدغه دینی و ارزشی داشتن یک طرف قضیه است که باید در قالب هنری بیان شود والا کار خراب‌تر می‌شود. به نظر می‌رسد در درستی دغدغه ایشان هیچ حرفی نیست و واقعاً از سر دلسوزی وارد این عرصه شده است ولی تا زمانی که آقای ده‌نمکی مهارت در مقوله هنر و بیان هنری نداشته باشند هیچ‌وقت موفق نخواهند شد و فیلم‌هایش ماندگار و فاخر نمی‌شود. ایشان فقط در انتخاب سوژه مهارت دارد نه در پرداخت سوژه و این مسئله باعث آسیب دیدن سینمای دینی می‌شود؛ بدون اینکه خودش واقعاً چنین قصدی داشته باشد. پس تا مهارت نباشد دغدغه هم خودبه‌خود رنگ می‌بازد.

موسیقی فیلم هم خیلی آزاردهنده است؛ چراکه اصلاً با روند داستان سازگار نیست. در این‌گونه فیلم‌ها کارگردان می‌خواهد ضعف‌های دیالوگ و نوع تصویرسازی را با موسیقی جبران کند که خود همین باعث بروز معضلات دیگری در فلیم می‌شود.

حرف آخر اینکه اگر خوشبینانه نگاه کنیم جناب ده‌نمکی در مقوله نویسندگی و روزنامه‌نگاری می‌تواند فرد موفقی باشد ولی در مقوله سینما و هنر باید بازنگری جدی کند. و مادامی که تجدید نظر جدی در مورد شخصیت‌شان صورت نگیرد که این هم به‌راحتی قابل دسترسی نیست، نباید وارد این عرصه شود. هرکس باید طریق و تخصص خودش را داشته باشد. با شعار دادن و یک‌طرفه بردن قضیه کار خراب‌تر خواهد شد.

ازدواج و مراحل قبل از آن ...

النّکاحُ سُنَّتی فمن رَغِبَ عَن سُنَّتی فَلَیسَ مِنّی: ازدواج، سنت من است. کسی که از سنت من روی برگرداند، از من نیست.

توضیح: دستور پیامبر(ص) به معنای وجوب نیست. ازدواج، مستحب مؤکد است، مگر این که انسان به سبب ازدواج نکردن به گناه بیفتد که در این صورت واجب می شود. (رساله معلمیه، م ۲۴۴۳)

فواید ازدواج: ازدواج صرفاً برای ارضای نیازهای جنسی و بقای نسل نیست، بلکه فواید متعدد دیگر دارد که در اینجا این فواید را می شماریم:

۱ـ حفظ دین: ازدواج، انسان را از آلودگی دور کرده و می تواند نیمی از دین او را حفظ می کند.

۲ـ افزایش ایمان: کسی که ازدواج کند افزون بر حفظ دین می تواند ایمان خود را نیز فزونی بخشد.

بر اساس فرموده ای از رسول رحمت(ص) فرد متأهل خدا را پاک و پاکیزه ملاقات می کند.

۳ـ کسب آرامش: متأهل، آرامش بیشتری از مجرد دارد و دلیل آن، افزون بر آرامش که از همسر خود می گیرد، یافتن فامیل جدید و احساس پشتوانه بیشتر است.

۴ـ تکریم شخصیت: در جامعه، شخصیت متأهل بیشتر از مجرد گرامی داشته می شود.

۵ـ کسب اعتبار در جامعه: اعتباری که مردم برای ازدواج کرده متأهل می شوند، به اندازه مجرد نیست.

۶ـ ایجاد امنیت روانی: امنیت روانی به ویژه در دختران از فواید مهم ازدواج است.

۷ـ احساس مسئولیت بیشتر: وقتی پای انسان دیگری در زندگی فرد باشد احساس مسئولیت آن فرد افزون تر می شود.

۸ ـ به کارگیری استعدادهای نهفته: انسان متأهل برای خوشبخت کردن همسر و فرزندان خود بیشتر می کوشد و استعدادهای نهفته خود را شکوفاتر می سازد.

۹ـ ارضای حس محبت کردن و محبت شدن: انسان به طور غریزی دوست دارد به دیگران محبت کند و مورد محبت قرار بگیرد که همسر گزینه مناسبی برای ارضای این غریزه است.

۱۰ـ مزایای شغلی بهتر: باتوجه به اعتماد افزون تری که جامعه به فرد متأهل دارد استقبال بیشتری برای استخدام و به کارگیری او خواهد داشت گفتگو توسط دختر و پسر در جلسات خواستگاری فواید بسیاری دارد که در شماره های بعد به آن می پردازیم در این شماره می خواهیم به سؤالاتی بپردازیم که ضرورت پرسیدن آنان در جلسات خواستگاری زیاد است و همین موضوعات دیده شده که در آینده می تواند موضوع بحث و جدل و دعوای در زندگی زناشویی زوجین باشد.

پرسش های جسله اول:

مهم ترین سئوالات جلسه اول گفتگو چیست و چه کسی باید آغاز کننده باشد؟

در جلسه اول ۸ محور مشترک از سوی دختر و پسر مطرح می شود و ۶ سئوال اختصاصی را خانم از آقا می پرسد. بهتر است آغاز کننده سئوال یا گفتگو پسر باشد، زیرا او دست نیاز به سوی دخت گشوده است. پس از طرح سئوال از طرف پسر، دختر به اختصار پاسخ می گوید و نظر وی را در همان مورد می پرسد.

اگر آقا به جای طرح سئوال، درباره ی آراء و عقاید خود سخن گفت: خانم در مواردی که نظر خاص یا مخالفی دارد آن را بیان می کند.

محورهای هشت گانه مشترک و سئوال های مربوط به آن عبارتند از:

۱ـ معرفی: ممکن است خودتان را بیشتر معرفی کنید و درباره ی تعداد اعضای خانواده و شغل والدین محترم توضیح دهید. نکته: روشن است که این سئوال در ازدواج های فامیلی و آشنا وجهی ندارد.

۲ـ اعتقادات: میزان پایبندی و اعتقاد شما به مسائل دینی حقیر است.

نکته: در اعتقادات دینی از مصادیقی که خود به آن ها اعتقاد دارید سئوال کنید مثل واجبات (نماز، روزه، خمس) و مستحبات مثل زیارات و مسئله تقلید چرا که هر یک به زندگی مشترک تأثیر دارد. فراموش نشود که نقش الگویی طرف به ترتیب فرزندان در نماز و روزه و موافقت و همراهی برای سفر حج، مصرف از درآمدی که حقوق شرعی آن داده نشود اختلاف فتوا در فتاوای مراجع تقلید از جمله فواید این سئوال می باشد.

۳ـ خط مشی کلی زندگی: زندگی آینده شما بر چه چیزی استوار خواهد بود، بر دستورهای دین، فرهنگ غیر خودی یا سلیقه شخصی.

۴ـ پایبندی به ارزش های فرهنگی: نظرتان درباره پوشش همسر آینده و حضور در محافل و جمع نزدیکان و استفاده از فن آوری روز از جمله ماهواره چیست؟

۵ ـ استقلال فکری: تا چه حد به نظر دیگران به ویژه پدر و مادر و دوستان در امور زندگی مشترک اهمیت می دهید.

نکته: با این پرسش می خواهید به دهن بین، وابستگی به پدر و مادر و دوستان، و اجازه دخالت به دیگران زندگی دست یابد.

۶ـ اهداف کلی زندگی: هدف کلی و اصلی شما در زندگی چیست؟

نکته: ممکن است طرف شما به علم، ورزش، هنر و... علاقه بیش از حد داشته باشد و شما نقطه مقابل او باشید.

۷ـ ارتباطات اجتماعی: اگر همسر آینده شما در محیط کار یا بین نزدیکان با نامحرمان با حفظ ضوابط شرعی و عرفی ارتباط داشته باشد، چه می کنید؟

نکته: با این سئوال می خواهید به میزان سخت گیری وی در این زمینه پی ببرید.

۸ ـ ارتباطات فامیلی: تا چه اندازه به رفت و آمد با دوستان و نزدیکان خود و نزدیکان همسرتان تمایل دارید؟

نکته: می خواهید بفهمید که ار تیپ شخصیتی دورن گرا است یا برون گرا و آیا در ارتباطات فامیلی و با دوستان مجردی زیادی روی می کند یا نه.

محورهای اختصاصی خانم که از آقا می پرسد عبارتند از:

۱ـ شهر محل سکونت: بنا دارید با همسر آینده تان در کدام شهر زندگی کنید؟

۲ـ نوع سکونت: آیا می خواهید مستقل زندگی کنید یا بنا دارید با والدین خود محل سکونت مشترک داشته باشید؟

نکته: در صورت تمایل به زندگی با والدین باید مشخص که چگونه (در یک محل، مجتمع، یک آپارتمان، یک طبقه یا یک دستگاه) می خواهد با آنان زندگی کند؟

۳ـ اشتغال مرد: شما به چه کاری اشتغال دارید؟

نکته: وضعیت شغلی طرف باید شفاف و روشن باشد و از کلی گویی مثل بازار، واسطه گری، وزارت خارجه امتناع شود زیرا در بازار انواع شغل ها و در کار واسطه گری ها و وزارت خارجه انواع سمت ها وجود دارد، در حالی که در حال حاضر اشتغال ندارد بپرسید در آینده چه شغلی را می خواهید انتخاب کنید؟ توجه داشته باشید که هر خانمی نمی تواند با هر شغلی که همسرش دارد داشته باشد کنار بیاید شغل هایی مثل هنرپیشگی، روحانیت، سیاست مداری، مشاوره، نظامی گری، نیروی انتظامی روحیه خاص می خواهد.

۴ـ فعالیت های سیاسی ـ اجتماعی زن: آیا موافق هستید که همسر آینده شما فعالیت سیاسی و اجتماعی داشته باشد و تا چه اندازه؟

۵ ـ اشتغال و تحصیل زن: آیا مایلید که همسر آینده تان اشتغال داشته باشد یا به تحصیل خود ادامه دهد؟

نکته: حتماً در مورد اشتغال به نوع آن مثل (مراکز تجارت اداری، آموزشی و در مورد تحصیل تا مقطع کاردانی ـ کارشناسی و ارشد و دکتری اشاره شود.

۶ ـ سطح زندگی: در زندگی مشترک تا چه حد به مسافرت و مهمانی دادن توجه خواهید داشت؟

نکته: با این پرسش می خواهید به روحیه طرف در میزان هزینه کردن برای زندگی و خساست احتمالی وی پی ببرید.

در پایان گفت و گوی جلسه اول، در صورت احساس توافق کلی، مطالبی که جنبه خصوصی و سری دارد (بیماری حاد یا خاص، اختلال روحی و روانی، ازدواج پیشین، رابطه قبلی با جنس مخالف، طلاق والدین و حدود مهریه (زیاد، کم، متعادل) را مطرح کنید. در مورد مهریه بهتر است در جلسه دوم سئوال شود فقط از لحاظ مقدار (زیاد، کم، متعادل) صحبت شود.

بعضی از سئوالات کلی می باشد اگر نکته خاصی در نظر داشتید که برایتان مهم تلقی می شود اشاره کنید در مورد مسائل مهم می توانید از جلسه دوم استفاده کنید تا جلسه اول خسته کننده نشود.

در شماره بعدی بقچه به سراغ فواید گفت و گو و سئوالات جلسه دوم خواستگاری برای آشنایی بیشتر خواهیم رفت.

به کوشش : طهورا قرنی

انا اعطیناک الکوثر...

ای پرندگان، بخوانید با تمام شور و احساستان و بیکران دریاها را به شعف آورید تا شور بگیرند از برای قدمش، که خداوند سخاوتش را به پهنای جهان ارزانی داشت و حلقه ی اشک را بنگر در چشمان محمد که از شوق داشتن زهرا به تلاطم افتاده امروز بمان فرشتگان ابرها را مدهوش رو سر ذوق آورده گوش کن صدای نم بارانی می آید که زمزمه می کند انا اعطیناک الکوثر...

آذر نظری

جایگاه فاطمه (س) در احادیث نبوی به نقل از اهل سنت

الف) پاره تن رسول صلی الله علیه و آله

در حدیث که در منابع معتبر شیعه و سنّی آمده است، پیامبر خدا صلّی اللّه علیه وآله می فرماید:

(فاطمهٔ بضعهٔ منّی من أغضبها أغضبنی) ۱

(فاطمه، پارهٔ تن من است، هر کس او را به خشم آورد، مرا به خشم آورده است.)

در صحیح مُسلم آمده است که پیامبر خدا صلّی اللّه علیه وآله فرمودند:

(إنّما فاطمهٔ بضعهٔ منّی یؤذینی ما آذاها) ۲

(به طور حتم، فاطمه، پاره تن من است; آن چه که او را بیازارد، مرا می آزارد.)

ب) خشم و خشنودی خدا

در حدیث زیبایی، پیامبر خدا صلّی اللّه علیه وآله، دختر گرامی خود را این گونه توصیف می نماید:

(إنّ اللّه یغضب لغضب فاطمهٔ ویرضی لرضاها) ۳

(خداوند به خشم فاطمه، خشمگین و به خشنودی او، خشنود می گردد.)

منابع:

۱- صحیح بُخاری / کتاب بدء الخلق، باب مناقب قرابهٔ الرسول و منقبهٔ فاطمه.
۲- صحیح مُسلم، باب مناقب فاطمه علیها السلام. ۳- المستدرک: ۳ / ۱۵۸، مسند احمد: ۴ / ۳۲۳.

پیامک دهید جایزه بگیرید

این شماره ۳ برنده

لطفا نظرات خود را درمورد این شماره به صورت

(عالی - خوب - متوسط - ضعیف)

همراه با عنوان بهترین قسمت نشریه به سامانه ۳۰۰۰۲۸۳۲۵۶۵۵۲۲ ارسال نمایید.

برندگان شماره قبل:

۱- نیلوفر ترابی اقبال، روانشناسی بالینی
۲- گل افشان کرمی، کارمند
۳- آزاده اتابکی، روانسنجی

بقچه مجله دانشجویی

ردپای بقچه

مدیر مسئول: سمانه قیصری
سردبیر: محدثه عسکری
طراحی گرافیکی: مهدی رجبی
هیأت تحریریه و همکاران: مصطفی آقامحمدلو، زینب امیدی پناه،ریحانه جوراب پوریان، مهسا معماریان طاهره فهیمی نجم ،محدثه پرپین چی، وحیده غلامی، آذر نظری و با تشکر از آزاده اتابکی، طهورا قرنی و حمید ناسوتی
تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه
نشانی: دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز- مجتمع دانشگاهی ولیعصر(عج)- ساختمانc طبقه اول- اتاق ۱۱۲
تلفن: ۳۳۳۳۵۷۷۲ **سامانه پیامکی:** ۳۰۰۰۲۸۳۲۵۶۵۵۲۲
پست الکترونیک:
boghcheh.1390@gmail.com
Vkhmantaghe8@yahoo.com
وبلاگ: mahnamehboghcheh.blogfa.com
جهت دریافت فایل نشریه به سایت nahad8.ir مراجعه نمایید.
نکته: کلیه مطالب درج شده نظر نویسندگان میباشد و الزاما نظر نشریه بقچه نیست.